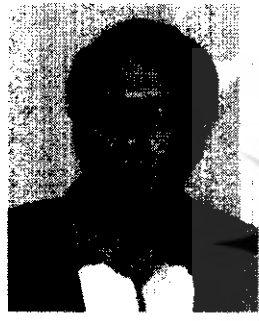


پل ونسانینی
(Paul Vincensini)
● ترجمه: اصغر نوری



Alain Borne

کودکی ، عشق ، مرگ

زندگی و شعر آلن بورن Alain Borne

شعر آلن بورن ساده است مانند ۱، ۲، ۳. ساده و پیچیده - و ترا یک - مانند ۱، ۲، ۳. ۱، ۲، ۳، به عنوان مثال ، شکارچی ، تفنگ و سیل است . نتیجه ی این جمع چه می تواند باشد وقتی که شکارچی «شکارچی را نشانه می گیرد» یا تفنگی که با او یکی می شود؟ ۱، ۲، ۳، گهواره است ، تخت خواب ، تابوت . اما چهره ی دختر جوان هم هست : پیشانی ، نگاه ، دهان . اندام زن است : چهره ، سینه ها ، سگس . نزدیک شدن ، بوسه ، انباشم در ارتباطی مشابه ، ۱، ۲، ۳ این ها هم هست : ایر ، صاعقه ، شب : سپید ، دم ، ظهر ، شب : تند ، فلفل ، تلخی ؛ خفچه ، کوبک ، گل داودی ، سفید ، سرخ ، سیاه ، گندم ، سنگ آسیا ، آرد؛ شیر ، خون ، تباهی ؛ غیبت ، حضور ، محو شدن ...

در آثار یک نویسنده ۱، ۲، ۳ سه عنوان است که به همان اندازه نشانه هم هستند: برف و ۲۰ شعر (۱۹۴۱) ، زمین تابستان (۱۹۴۶) ، آخرین سطر (۱۹۶۳) .

این یک زندگی غیر عادی - یا مبهم - است ، «گذری است از سیاهی به سیاهی از میان نور» و ۲ ، در حال احتضار ، به نقطه ی مرگ ریشه اش می پیوندد . این قبل از هر چیز خود زندگی یک شاعر است . آلن بورن ، متولد ۱۹۱۵ در سن پین (Saint - pont) واقع در ایبه (Allier) ، جان سپرده در مونت لیمار (Montélimar) - جایی که زندگی اش را در آن گذراند - در ۱۹۶۲ ، در این دروم (Drôme) بسیار نزدیک به اردش (Ardèche) آن جا که کودکی اش گذشت . «روح من در سه سرزمین شکان یافت : یکی خیلی تند ، دیگری خیلی شیرین و آخری سرشار از عظمتی آرام و دل پذیر .»

هم چنین این تنها فرزند یک مرد، نوعی غول آمده از «سرزمین بسیار تند» و یک زن کاملاً ریزنقش و ظریف آمده از «دیگری بسیار شیرین». دو فرد، دو چشم انداز که به نوبت یا توأمأ گوشت و خون شعر آلن بورن بودند.

در اشعار بورن چشم اندازهای درونی و کاملاً متضادی را می بینیم. به افسون «این سرزمین شیرینی که هم چون یک ترانه ی قدیمی زیباست» تن می دهیم. به ویژه، شاید پس از این «جدایی گریان از بوربونه ی محبوبش»، تضاد بزرگی که آلن بورن آن را زندگی کرد و بر آن غلبه کرد، یأس آرامی را حس کنیم که نشانه ی بزرگ ترین شعر اوست.

آلن شما که نفس دارید

برخی که در ماه اوت می بینیم

برخی که نمی دانم از کجا زاده می شود

هم چون گوسفندانی با پشم های فرخورده

و فواره روی نهنگ

شما مرا به یاد این شاعری می اندازید که اسمش برتران دو بورن بود تقریباً همانند شما.

آلن بورن سرزمینی بی حد و مرز

به شعرتان شباعت دارد

آنجا که دوشیزگان برگزیده

انگار در هوای دلپذیر تک شاخ

منتظر یک برتران دو بورن هستند

که برایشان سبب های زندگی کردن و دوست داشتن را آواز می دهد. سبب های دوست داشتن و از آن

مردن، در این فکر هستید.

برتران بهتر از شهرزاد

بلد بود زمانی را بگذرانند

که جوانی توهین آمیز پیش می رود

باید که قلب «آ»ی مرا درهم شکند

دیگری ها به جنگ صلیبی می روند...

آلن شما که نفس دارید

برخی که در ماه اوت می بینیم

برخی که نمی دانم از کجا زاده می شود

همچون گوسفندانی با پشم های فرخورده

و فواره روی نهنگ

شما مرا به یاد این شاعری می اندازید که اسمش برتران دو بورن بود تقریباً همانند شما

تقریباً

همانند

شما. ۲

با این ابیات از شعر بلند «برای یک آواز ملی»، آراگون، بعد از ۱۹۴۰، چیزی را کشف می‌کرد که ما امروز می‌خواهیم فروتنانه بازشناسیم و هم چنان از طریق برهان سه‌گانه، علاقمندان سیستم‌ها، با خواندن متن زیر بلافاصله متوجه خواهند شد که تطبیق دادن تریلوژی آلن بورن با سنت تریپتیه‌ی کاتولیک یهوده خواهد بود مگر با پذیرفتن این که خدا چیزی نیست جز «مگر نوک غیر واقعی مثلث»، پس نیستی، «چیزی نبود. چیزی بود. دیگر چیزی نیست. اگر نیستی سیاه مانده بود، آن را حکایت می‌کردم. اما برای لحظه‌ای روشن می‌شود. این گذری است از سیاهی به سیاهی از میان تور که من آوازش می‌دهم. به حکایت‌م گوش کنید، از مرگ به مرگ می‌رود، اما من زندگی کرده‌ام. از زشتی به زشتی می‌رود، اما بی آن که مانع شود که آذر خش به شادی، زمان ساده‌ی مرگ سوزانش را اسطفا کند. سنگ در طول شیب قل می‌خورد.»^۲

نزد آلن بورن همان طور که سه سرزمین در دو خلاصه می‌شوند (دروم با شیرینی اش به بوربونه متصل می‌شود)، دو سرزمینی که یکی در دیگری بنا می‌شود همانند برف در آفتاب، چوب در آتش، مرد در زن یا در مرگ، سه فصل زندگی هم، چون نزد این شاعر فقط سه فصل وجود دارد (آنها آمده‌اند / حلقه‌ی فصل‌ها را ببینند / در یک لحظه می‌گذرند / زمستان سیاه / بهار بیکان‌ها / تابستان سرخ ...)، محدود می‌شوند به دو دوره‌ی اصلی که همه‌ی دنیای شاعرانه‌ی او دور آن می‌چرخد: زمستان - بهار و تابستان - زمستان. آیا می‌توان تعجب کرد که پاییز جایی در زمان بورنی ندارد، در اسطوره‌شناسی مردی که همیشه می‌دانست که با مرگی شدید وعده دارد؟ آلن بورن، متولد ۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۱۵، ۲۱ دسامبر ۱۹۶۲ در یک سانحه‌ی اتومبیل کشته شد.

سنگ آسیا روی آرد

سرخ‌ی روی جاده

تن روی مرگ ...

آخرین سطر را از قبل می‌خوانم.

بدین ترتیب مرگ، که هم زمان به مانند محور اصلی، ریشه و آخر حلقه تلقی شده است، به سیر زمان، زندگی انسان، تصویرهایش، احساساتش، دگرگونی‌هایش نظم می‌دهد. نظم نوشتار او (من روی مرگ می‌نویسم آن چنان که روی دیوار می‌نویسند) که از آن پس، دیگر راه گریز، زینت یا ماسک نیست، اما نزدیک می‌شود و به تملک دنیای تراژیکی که او در خود دارد و همه در خود دارند، اهمیت می‌دهد. اگر، در اولین آثار شعری آلن بورن می‌توان سه تم اصلی را تشخیص داد: کودکی، عشق، مرگ - این تشخیص در شعرهای پختگی او بیش از پیش دشوار ظاهر می‌شود، آن جا که همه چیز زیر آفتاب سیاه یک حقیقت «بیش از پیش واقعی» ذوب می‌شود و به هم می‌پیوندد. فریادی خشن جای‌گزین آواز موقر جوانی اش شده است، خار یا گزنه جای‌گزین گل‌ها، زخم جای‌گزین نوازش و خون جای‌گزین آب. شعر تمرکز جای‌گزین شعر احساسات می‌شود، ساده‌ترین برداشت جای‌گزین خلاقیت تغزلی.^۳

چند شعر از آلن بورن

دوستت دارم
هیچ چیز وجود ندارد که بهتر این را بگوید
همه چیز ناتوان است
واژه می بوسدش تنگ در آغوشش می گیرد

چقدر دنبال جریانی یگانه می گردیم
برای دو خونمان
چقدر رویا می بینیم
چقدر می خواهیم
یکی در دیگری
همه چیز ناتوان است
هیچ چیز وجود ندارد

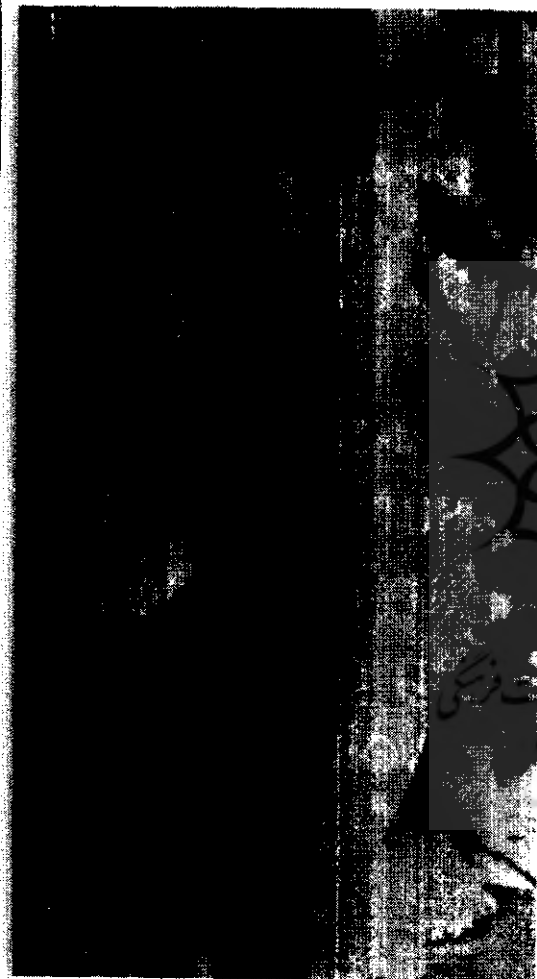
با این همه دوستت دارم
می خواهم بگویم می سوزم
و تنها از تو
می خواهم بگویم لازم است
مرگ ما را به هم برساند

با این همه دوستت دارم
می خواهم بگویم تنها تن تو
از تن من ، تن می سازد
می خواهم بگویم تنها تو
زخم زندگی را می بندی .

از مجمرهای سیزده

اندیشیدن به تو
گرانها ترین سکوت من ماند
طولانی ترین و پرهیاهو ترین سکوت .
تو همیشه در منی
مانند قلب ساده ام
اما قلبی که به درد آورد
زخمی که به زندگی وادارد .

«سیزده»



از عمق مرگ ...

از عمق مرگ برایتان می نویسم

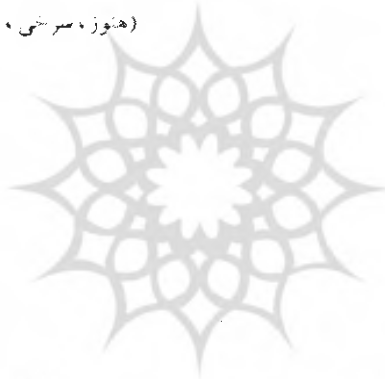
پیشانی ام روی کاغذ سفید می افتد
و آن را به رنج می آلود

خلاء

و تنها زبانه‌ی ناقوس ام

زمانی می آید که در آن حتی چهره‌ی شما
از یخ‌بندان چشمهایم خواهد گذشت
بی آنکه آب اش کند.

(هنوز، سرخی، ۱۹۵۹)



تنها چهره‌ی توست

تنها چهره‌ی توست

عشق من

و تن ات.

تنها با توست

که من از تنها بودن دست می کشم

و حتی دست می کشم از بودن این شیخ

که آینه‌ها هم برایش خالی ست.

شوربشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

باید بینمت

تازمین و زندگی را به دست گیرم

به دور از بودن ات

خونم چیزی نیست جز آبی خاکستری که سکوت می کند

به دور از بودن ات

در من چیزی نیست

جز مستی بزرگ و فرو بسته

که آرام می دهد

نبودن ات
پلک عظیمی است
روی تمام تم.

از مجموعه ی «شب یا من از تو حرف می زند»

تو به سکوت وانخواهی داشت

تو به سکوت وانخواهی داشت
نه روح مرا، نه خونم را و نه صدایم را

لبهایم دیگر نمی توانند از هم باز شوند
جز برای گفتن نامت
بوسیدن دهانت
تبدیل شدن به تو هنگام جستجوی ات

و اگر از گل سرخ حرف می زنی
از تو است
یا اگر از نان، عسل، شن یا از خودم
حرف می زنی



تو پس هر یک از کلماتم هستی
لبریزشان می کنی، می سوزانی، تهی می کنی
تو آب دهانم هستی و دهانم
حتی سکوتم از تو مضطرب است.

از مجموعه ی «شب یا من از تو حرف می زند»

- ۱- Borne در فرانسه به معنای حد و مرز و سوزنما است. م.
- ۲- برگرفته از شعر «برای یک آواز ملی» از مجموعه ی «چشمان الزا»
- ۳- دل پذیرترین خنجر.
- ۴- مطلب نوشته شده، بخشی از مقدمه ی کتاب منتخب اشعار آکن بورن است که به همین فلم، تحت عنوان «شب یا من از تو حرف می زند» ترجمه شده است.